



عید محمد عزیزپور

۸ نوامبر ۲۰۲۰

## آیا دین را باید نقد کرد؟

مراد از نقد سنجش احکام و اصول دین بر پایه داده های علمی، خرد و منطق انسان امروزی است نه بی احترامی به دین.

آیا از دین باید انتقاد کرد؟

در رابطه با این موضوع دیدگاهها می توانند متفاوت باشند.

وقتی که این پرسش را از یک دیندار و به خصوص از دینباوران متعصب می پرسید، پاسخ بیدرنگ منفی است. زیرا از دیدگاه آنان اصول و موازین دینی راست، برحق، درست و تغییرناپذیر اند. آنان هرگونه نقد، شک و تردید را در دین نپذیرفتی می دانند. زیرا نقد کردن به درستی و تغییرناپذیری دین خدشه وارد می کند و اصول و موازین آن را متزلزل می کند و نتیجه اش این شود که ممکن است مردم از دین برگردند. حساب رهبران دینی جداست. زیرا برای بیشتر آنان دین وسیله است برای دستاورد های دنیایی.

اما آیا همین دینداران به عقاید دیگران اعتنا و احترام دارند؟ پاسخ منفی است: نه.

پرسش دیگری که پیدا میشود این است که اگر فرض کنیم تمام کسانی که امروز از یک دین پیروی می کنند، همین حالا از دین (یا از دین های) خویش برگردند و پیروی یک دین و آیین دیگر شوند، آیا در نظام آفرینش تغییری بوجود می آید؟

طبیعی است که هیچ تغییری به وجود نخواهد آمد. نظام آفرینش بدون هیچ کم و کاست به کارکرد خویش ادامه خواهد داد. یعنی باور ما و شما و همه مردمان جهان هرچه که باشد، باعث دیگرگون جهان هستی و نظام هستی نخواهد شد.

اما اگر این پرسش نقد دین را از یک انسان آزاداندیش، منتقد، آزاد از قید و بندهای دینی و عقیدتی بپرسی (البته بسیاری آدم های کم سواد و بیسواد هم می توانند آزد بیانند)، او خواهد گفت که انسان را آفریدگار موجود آزاد از قید و بند آفریده است، انسان آزاد است

به هر چیزی که عقیده دارد، می تواند عقیده اش را بیان کند و آزاد بیاندهد. حتا سخنانی می تواند بگوید که ضد دین و آیین کسی باشد.

آری، هر فرد حق دارد همانگونه که فکر میکند، همانگونه فکرش را بدون ترس و بیم در باره هر چیز، از زمین گرفته تا زمان، بیان کند. آفریدگار که انسان را با همه این ویژگی هایش آفریده است، به او همزمان خرد و هوش داده است، منطق تشخیص نیک و بد را اعطا فرموده است. این آفریدگار به او زبان و دهن داده است، برای بیان اندیشه پس کسی نباید دهن دیگر را ببندد، چنانچه رهبران دینی می خواهند. فراموش نکنیم که تمام رهبران دینی در اصل دنیا پرست اند: آنها قدرت میخواهند که دنیایی هست، دولت و حکومت میخواهند که دنیایی است، جاه و مقام می طلبند که دنیایی هست، دارای ثروت می خواهند که دنیایی هست و میخواهند و فرمان دهند و حکم رانند که همه دنیایی هست. این ها این کار های دنیایی را زیر بهانه دین، امور دینی، حاکمیت دینی، شؤن دینی انجام میدهند و در صورت احساس خطر منافع شان، وانمود می کنند که دین در خطر هست.

بنا برین، هر ملا و آخوند نمی تواند خرد و منطق انسان، یعنی ما شما را در اختیار خود قرار دهد و برای انسانها، برای ما تعیین کند که چه نیک و چه بد است. پس از خرد و دانش خود برای تشخیص خوب و بد باید استفاده کنیم. حتا اگر کتابهای مقدس خلاف آن را بگویند. هیچ چیزی از فهم، خرد، دانش و منطق و وجدان ما نزدیک تر به ما نیست تا نیک و بد را تشخیص دهد، ملا و آخوند که هرگز نزدیک نیست.

اگر کسی خردباخته نباشد، او از روی خرد، دانش و منطق و وجدان خود می داند که این همه کشتار در کشور نمی تواند درست باشد. پس چرا ادامه دارد؟ ادامه دارد که بسیاری از مردم ما، جوانان ما، دیندارانی ما که این کشتار را می کنند، شستشوی مغزی شده اند.

پس باید از احکام دین انتقاد کرد. انسان آزاد و خردمند خواهد گفت که اگر دین و ایمان که با نقد و انتقاد متزلزل می شود و پایه هایش می لرزد، باشد متزلزل شود و باشد هم بلرزد، وظیفه ما نگهداری او نیست. اگر دین را خدا روان کرده، خدا هم نگاهش دارد.

انتقاد از دین اسلام نمی تواند بی احترامی به اسلام و ارزش های اسلامی باشد. متهم کردن کسی به توهین و تکفیر فقط ابزاری است برای بستن دهن و سخن دیگران.

اما باید گفت هر جامعه دارای «ارزش های» است که در لحظه خاص رشد و تکامل اجتماعی ما را تا حدی مجبور می کند که چنان عمل کنیم که از لحاظ اجتماعی شایسته و پذیرفتنی باشد. اما هیچ یک ازین «ارزش ها» دایمی نیستند و همواره در حال تغییر و تحول اند. این ارزش ها نمی توانند مانع از آزادی اندیشه شوند. آزادی اندیشه همواره باعث دیگرگونی اجتماعی شده است و در نتیجه در رشد و رویش جامعه کمک کرده است.

دیگر اینکه انتقاد از دین چیزی تازه نیست. صدها و ممکن هزارها دین و مذهب که پهلو به پهلو هم قرار دارند، در جهان موجود هستند، دایم از همدیگر انتقاد می کنند.

در واقعیت، هر دین و آیین، آنچه از آن اوست راست، درست، به حق و سزاوار پرستش میداند و باقی همه را رد می کند. این خود دلیل روشن است بر این که همه دین ها و آیین

ها، از اساس، پایه لرزان و لنگان دارند و رد کردنی اند. زیرا خود دین باوران دین های همدیگر را قبول ندارند.

مشکل ما مسلمانان این است ما از زادروز خود از نظر دینی آزاد آفریده نشده ایم، در حالیکه کودکان جهان در هر دین و آیین که پدر و مادرشان هستند، آزاد آفریده شده اند و می توانند بعد از بلوغ و یا در هر سن و سال که هستند از دین خود برگردند و یا هر عقیده که دارند بیان کنند. اما ما نمی توانیم از دین خود برگردیم، سخن ضد دین بگوییم یا آزادی عقیده داشته باشیم که با دین اسلام نازگار باشد. زیرا تکفیر و الحاد در کمین نشسته است. اما این یخ را باید آب کنیم.

اما راستی چرا باید دین را نقد کرد؟

من به این عقیده هستم که اگر دین تنها رابطه میان دیندار و خدایش است، اگر رابطه راز و نیاز دیندار با خدایش است، اگر کاروبارش در امور مانند نماز، روزه، دعا، و نیک و بد زندگی میان خودش و خدایش است، هیچ ضرورتی و نیازی برای نقد آن نیست. زیرا به هیچ کس زیان نمی رساند و به امور خصوصی و اجتماعی دیگران کاری ندارد.

انتقاد از دین وقتی بجا و درست و لازم است که دین وسیله می شود برای مداخله دینداران و جامه بدوشان دینی به امور خصوصی دیگران، دین ابزاری می شود برای به بند کشیدن رفتار و گفتار دیگران و دین آله می شود برای قتل و کشتار مردم و آزار دیگران.

مثال آن کشور خود مان است. حمله و کشتار در آموزشگاهها، دانشگاهها، حمله به بهترین فرزندان و کشتار آنان مانند حمله به یما سیاووش، فرزند نامدار و بی بدیل، کشتار، حمله و کشتار مردم و سربازان کشور به جاهای دیگر که هیچگونه توجیه ندارد، غیر از توجیه اسلامی.

درین کشور چیزی کم همه مردم مسلمان اند. اما چهل سال است که در افغانستان مردم صلح و آرامش را ندیده اند. کشور ما به لانه دهشت افگنی و میدان کشتار تبدیل شده است که به نام اسلام جریان دارد. میلیون ها انسان از خانه و کاشانه خود گریخته اند به کشورهای دیگر پناه بسته اند. همه روزه مردم ما از جان و مال خویش قربانی میدهند. هزاران دهشت افکن از کشورهای دیگر به کشور ما سرازیر شده اند و به نام دین مردم ما را به قتل می رسانند.

این به ما حق میدهد که ما دین خود را یک بار که هم شده از اساس یعنی قرآن به زیان خود بخوانیم تا بدانیم که آیات آن چه می گویند. چرا هر دیندار بر اساس همان آیات دیندار دیگری را می کشد.

انتقاد از دین همچنین لازم است وقتی که دین تمام زندگی اجتماعی را به گروگان بگیرد و هیچ راه و چاره برای رهایی از آن نباشد. مانند کودک همسری و ازدواج به کودکان زیر سن، سنگسارکردن، نابرابری زن و مرد، برده داری، شرم از نام مادر، نام همسر و نام دختر، اعتقاد به پیامبران که تنها از یک قوم نمایندگی می کنند و بس، اعتقاد به داستان های که هیچگونه اساس علمی و بنیاد منطقی ندارند یا آیه های که برای ما تنها خشونت و کشتار را یاد می دهند.

این‌ها مثال‌های اندک‌هستند که نمی‌توان از آنان چشم‌پوشی کرد و گذشت. اینها روان‌اجتماعی ما را تعیین می‌کنند. ما نمی‌توانیم تا ابد بنشینیم که ملاها برای ما چه می‌خواهند بگویند و بکنند. باید خود قرآن را به زبان خود خواند و دید که این چه یک کتاب است. با لایحه از شف شف گفتن به شفتالو گفتن رو آوریم. آیات کشتار و غیر انسانی را برملا سازیم. اندیشه و علم بشر از ۱۴۰۰ به پیش دیگر دیس شده است، ما هم باید فکر اندیشه خود را تغییر دهیم، چنانچه سال‌هاست که ما به سفرهای خویش از شتر و خر استفاده نمی‌کنیم. پس باید فکر کرد که اندیشه نیز مانند هواپیما به پرواز آید، نه به روال رفتار خر و شتر.

**این تنها به اندیشه آزاد ممکن است!**